

تنی دیگر از مبلغین که از طهران رسیدند بر نشان ورود کرده هر دو را با صلح بجهت رساندن  
 و عریفه شان بمحض راهی رفته مورد قبول واقع شد و مستوفی نشان که وصول بمال و کفایت  
 بود نیز حاصل گردید ا هفت خانه تهیه کرده در دو خانه کارگزاران خود با متعلقان  
 در پنج خانه دیگر اقامت گرفتند و از آنجا که هر دو با کمال اخلاص شغل ندائی مشغول  
 بوده از عادات خود بجهت امرای بی همی صرف نمودند و نوبتی شنیدند که امور معاش  
 در عکاسخت شد و بی تأمل سرمایه خود را که چهار صده تومان بود نقد کرده تقدیم بارضی  
 مقصود داشتند و بعد از آنحضرت امر شد که مبلغ مذکور را بایشان دادند و بدین ترتیب  
 در بذل مال و پذیرائی از مسافران و نشر امرای ذره گونا گوی می کردند و ذمات ایام  
 مسافران و مبلغین و اجتماعات پی در پی که در منزل خود می نمودند موجب شهرت  
 بالغه شان بنام بابی گشت و معاندین بمقامت برخاستند و ظلمت ایشان آمد  
 و بلا آخره در بیع اول سال ۱۳۰۶ حسب اقامات آقا محمد باقر گماشته حاجی محمد  
 حسن ابن الضرب و حاجی محمد حلاج و نائب مهدی و رؤساء اصناف و آقا شیخ  
 محمد تقی و آقا سید ذکریا پیشمار که سبیل و شهادت بر بابی بودند نشان تمام کردند  
 و حکومت را بطمع اموالشان دادند و اعتضاد الدوله حکمران پسران خود عباس  
 میرزا نائب الایاله و پهلوان فرمان بدستگیری آنمظلومان داد و فرایشان بدرب  
 دکانشان رفته ایشانرا بدار حکومت بردند و پسران مذکور اعتضاد الدوله و نیز حاجی میرزا  
 علی نقی وزیر هر چه اصرار کردند که ایشان کلمات ناشایسته گفته تبری کنند هم

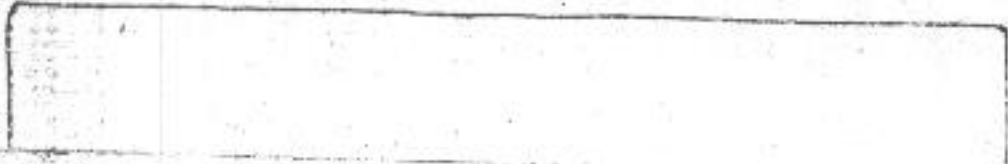
از ایشان

از ایشان رشوه خواسته بقصد رسیدن و لذا هر دو سخت مجتهد و غل کشیدند و چند روز گذشت  
 و گردنشان از قفل و سختی زنجیر مجروح گردید و انواع اذیات و اخبار بوحشه و تهدیدات بی دردی  
 بایشان میدادند تا بدینوسیله نفوذی گیرند و کدو کاف و دراز دل گرد و کان و خانه شان بجوم و  
 و شرارت همی داشتند و سنگ انداختند و عاقدشان نگراف نظم بشاه کردند و نیز مشروطه  
 بطهران نزد آقا علی حیدر شیردانی تاجر باشی روسی و ستاد و جواب مکتوب که عادی چهار لوح  
 صادر از قلم امین بنام برادر آنند آقا محمد ابراهیم بن شهیدی حسین نداف بود بپوشخانه رسید  
 و آقا علی حیدر نسبت بایشان نوشت و وعده داد که تا چند روزی دیگر آزاد شوند و دستور  
 داد که در جواب سوالات حکمران خود را بسته بوی یاد نمایند و ملاحظه و بیم نکنند و میرزا علی  
 خان رئیس پست مکتوب سفارشی مذکور را باز کرده الزواج را نیز مطالعه نمود و این نداف نیز  
 خبر یافته مآذوق را بطهران نزد آقا علی حیدر آگهی فرستاد و او بواسطه امین سلطان بنام  
 عرضیه بشاه داد که دو تن از تجار ما را بنام طائفه جدیده کارگزاران حکومت و سنگیر و  
 حبس و بخر نمودند و مکتوب سفارشی را رئیس پشخانه باز کرد و مقتضی است که غیبه شدید و  
 اجراج بلد شود و محبوبین محض و اموالشان مسترد گردد و لاجرم نگرانی بدین مخط از شاه  
 بتم رفت جواب بنوسط رفیق و زکس خاتون جناب جلالتاب امیر الامراء و اعظام  
 اعتضاد الدوله حکمران زید اقباله عارضه بجاکهای مبارک روحان فداء متظلم اند که نوامیس  
 آنها را با اتهام اینکه با بی هستند گرفته حبس نموده اند حسب الامر مبارک زحمت و حبس از  
 چیست و چرا بی جهت آنها را محبوس نموده اند در صورتیکه مستهم شده اند و تقصیر ندارند

التمس به مردورا

البتة هر دور استخلص دارد و اما حقیقت واقع را از آن کسینه که برضی برسانند و بیع آن در  
 ۱۳۰۶ و منفذ آنک فائز حکومت بطبع افتد نفوذ منطبق با نرا که مجلس کتبه هستند تا آنکه  
 حکمی دیگر از دولت رسیده که رئیس پست مذکور را در دار حکومت حاضر و جنبه و تا در پست  
 کرده نفی بله نمایند و میرزا علیخان امین الدوله که رئیس کلی پست بود در فانی شدید نوشت  
 و دائره حکومت از عاقله حکام مذکور مضطرب شده رئیس پست را حاضر و با یکدیگر  
 مشورت نمودند و اخوان مذاق از مجلس وارد گردیدند و در نتیجه مهور و شتند که  
 اخوان اقرار نمودند که رئیس پست پاک و متعهد است و خیانتی از او سر نزودلی محمد ابراهیم  
 بن مشهدی حسین مذاق بید رنگ ماجری را بطهران نزد آقا علی حمید نوشت و  
 دولتی کشیده که حکمی شدید از دولت رسیده و ناچار شده بوجوب حکم عمل کردند رئیس ا  
 نفی بله و از برادران مجبوس در یوم نودم نوشته رضامندی گرفته از او نمودند و مقرر  
 شدند که احدی از معاندین بعد نسبت با مان گفته شود و تعرض بر زبان نراند و آند  
 بجانه خود زنده بشغل پرداختند و معاندین مذکور در مدت قصیری با انواع امراض و قبای  
 دچار شدند یکی مرد سه تن کور گشتند و آقا محمد باقر تاجر بوجوب خیانتی که از او بوقوع رسیده  
 حسب حکم حاجی محمد حسن امین لهریز امولش را ضبط کردند و مقفل و مقررم خانه گردید  
 و بدین اکتفا نکرده ویرا با کتف و فل لهریزان کشیدند و پس از واقعات مذکور در برادران  
 مذاق نفیر با یکسال با من دامان زبسته با دلگرمی تمام بوظائف ایامی و خدمات  
 روحانی پرداختند تا حاجی سید صادق جهت به بیان آید بنبر برخواست و محمد حسن

دوره ۱۵



و محمد رضای نداف و محمد ابراهیم ابن نداف و آقا حسین داماد نداف با بنام چهار مردان خارج شده  
 از شریعت اسلام اعتنان و تشبیر کردن معاطه با ایشان را احرام و معارضه و مدافعت ایشان را طاعت  
 دینی و مرتکبین راستی و دخول در بهشت خوانند و از این هنگام گرد باد فتنه و شرارت برخواست  
 و چهار بیلیات و مسائب گوناگون بر فرق صفار و کبار آقاخانان ریخت اهل بازار با محتاج  
 با ایشان نفرزخته حاکمان بر روی ایشان بستند و در کوی و برزن چاره از سرزنشان کشیدند  
 و آنان صبر و تحمل و مقابله بجهت کردند و اشرار یونانیان با معاوضه شدند و تر نمودند و مدت سالی برین  
 نوع گذشت تا ده نهم شانزدهم رمضان ۱۳۰۸ بانوبه خورد ساهن بدکانشان ریخته سنگ را و  
 شرارت کرده و ششام دست نمودند روزی دیگر آقا سید حسین نامی از اشرار با سر سوزن بپوشان  
 در دکان در آمد ولی تنی چند از مردم بی آزار که در ضربه زدند مخالفت کردند و او فریاد بر کشید که  
 حکم حاجی سید صادق مجتهد است و اگر امر نشود فردا اشارا خواهم کشت و روزی دیگر غلط  
 الصباح که منظومان بد که خود میفرستند پنج تن از سادات با ایشان هجوم بردند دست میرزا  
 ابراهیم بن نداف را با تخته مجروح و لباس تنش پاره پاره کردند و او را بتون حمام کشیدند  
 که کارش را بازند ولی برخی از خیر خاندان اهل محل ویراسته کنی کردن در خانه پدرش مشهده  
 حسین گذارفتند و نیز سر و صورت مشهده رضارا با کار و گزلیک مجروح کردند و او را  
 خانه مشهده حسین انداختند و زنان و ضعیف با خیر شده با فریاد و غنچه نزد حاجی سید صادق  
 شتافتند و همانندین پای مادر میرزا ابراهیم را که پای برهنه و بی چادر میدوید شکستند و  
 برخی آن ستمیده را بدوش گرفته بنام رساندند و از ضرب و جرح آن بیچارگان مددت شد

که در نظر

که در بستر خوابیدند متوجه بجا بهبودی یافتند و مظلومین بوجوب ثورت نکران بدولت کردند  
 و نذر ششم جواب باین عبارت رسید توسط محمد رضا محمد حسین و محمد ابراهیم بنو اب امیرزا  
 مکرم والا نایب الا ایاله حکمران زید عرنة عاضین مزبور بنجاکپاسی مهر هتلاهی آقدس تایونی  
 اردو خاندان متظلم اند که حاجی سید صادق انهارا بانی قلمداد کرده است در صورتیکه هم اسلام  
 دارند و هم بدین خاتم نمین صلوات است و سلامه علیه معتقد و اقرار دارند باین تفصیل  
 مردم الواط و اشرار اطفال سحیبت آنها را ادیت و آزار نمینانید البته قدغن کنین  
 احدی مزاحم نشود و ادیت نرساند که آسوده دعا گو شوند ادیت یعنی چه این السلطان  
 ۲۳ شهر رمضان ۱۳۰۸ و حکمران بجاجی سید صادق خبر داد و ادیت بر شفت بعد  
 از اداء صلوة جماعت بر خبر برآمده فریاد بر کشید چنین گفت آیا مردی در جامعه مسلمین  
 میشود که چاره دونفر کلاه نمدی علاج را بکنند ای مردم دین از دست رفت و اسلام پایا  
 گشت لاجرم همه بر خاستدنی چند بصد و آن بیچارگان قیام کردند و مظلومین بکومت  
 تظلم نمودند و حکمران بعضی را حاضر دینیه کرد ولی روز بروز سخت تر شده خون در عروق  
 متعصبین بجوش آمد و اقدام بواسطه حکومت موجب مزید علت گردید و مظلومان ناچار  
 بصبر کوشیدند و معاندین متعصبین و مغرضین مدت چهار سال آنچه خواستند و توانستند  
 کردند تا در سال ۱۳۱۲ شمسیدی رمضان نام فرانس صحن مقبره معصومه که همسایه ایشان  
 بود و قسمتی از خانه حوزر ابا ایشان فروخت بدست تمام بنای تعرض گدشت و بانفاق  
 زنش شبها در بام خانه بنیاد می بلند شتم و لعن و سب ای گفت و با اینکه برخی از همسایه ما

او را نصیحت کردند ممنوع نشد و بنام اینکه از گماشتگان میرزا علی صفرخان صدر اعظم است قیام  
 بر افراجهشان کرد و بلاخره مظلومین معروضه قلم بصدور عظم فرستادند و جواب باینبارت رسید  
 جناب سلاطه السادات حاجی امین التولیه سلمه الله و مقرب الکفزه میرزا سید علی ابن رمضان نام  
 اگر نوکرین و فرزند صحن است اورا بنجوا بید تبه سخت کینند که بعد از اتمام کس نشود چه کار دارد  
 که مردم چه کاره اند انگشت نجانه زینور مکنند البته تبه سخت کینند که بعد از اسباب رحمت  
 نشود و اگر مرد فضول هرزه و جرد عمومی است نوکرین نیست جناب امیر الامرا و اعظام محمد  
 حسنان امیر تومان حکمران قم زید عمره آنها را بیاورد و تبه سخت کند که دیگر مردم رحمت  
 ندهد ۲۵ شهر صفر ۱۳۱۲ و لاجرم مشهومی رمضان ترسیده با مظلومان موافقت نموده بود  
 خواهی بجای آورد و آنان مدتی آسوده غموند تا اینکه باز حاجی سید صادق مجتهد خبر یافت  
 که ندانان مذکور در جبهه حقوق بطهران میفرستند و حرص جمع مال و خصب و براتحرک کرد  
 و برادران را بجز خود طلبیده باز خواست نمود و شرط گفت و حکم شدید بکفر و تعرض و تبعید  
 داد و پسرانش باندا و قصد جانسان حمله بردند لاجرم برادران عریضه بطهران نزد صدر اعظم  
 فرستادند و جواب باینبارت رسید جناب امیر الامرا و اعظام معظم الله له امیر تومان حکمران  
 قم زید عمره این عریضه را ملاحظه نمایند و قدغن کینند کسی تعرض هاضمین نشود نیزان شرع  
 مطاع کسی غیبه اند تجتسن باطن نماید ظاهر آنقسم میگویند در اینصورت بچه حتی در صد و این  
 این اشخاص هستند البته آنها را آسوده نمایند شهر ذیقعد ۱۳۱۳ ولی حکمران باطلما  
 به دست بود و اقدامی نمود و تعرض انداشد بر شد و مظلومان ناچار شده با آقا سید عمیر

داین شهر

و آقا شیخ محمد حسن مجتهد نزد اخلاص و ارادت جانشینان پرور خستند و  
 حاجی سید صادق پیش از پیش بخت همت نهاد و بر غیر مردم را تبرع داد و اوست  
 و برادران نادر عریضه قتلیم بپهران فرستادند جواب چنین رسید امیر الامرا اعظام معظم  
 الدوله امیر تومان حکمران قم و ندم عمره بی جهت اشخاص مسلم را که میشود عفا متهم و مرتد  
 کرد چه کار دارند مردمان کاسب فقیر را از بیت نمود و حال اینکه جنابان مستطابان  
 آقا سید عبد الله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد سلمها آینه بر صحت محققات آنها وقف اند البته  
 اشخاصی را که اسباب زحمت عارضین میشوند منع شدید نمایند که بعد با هیچ وجه مزاج  
 حال عارضین نباشد ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۳ و حکمران فرانس فرستاده همانفت از عرض کرد  
 ولی حاجی سید صادق کار را دستختر نمود و حکم داد که برادران باید از شهر خارج شوند مظلومان  
 چون دیدند که قتلیم و ارسال عرائض عمری ندارد سکوت و صبر پیشه کرده بماندند تا اینکه  
 بشی در حالیکه بیشتر جواب بودند جمعی از طلاب مدرسه دینیّه با مر میرزا ابوالحسن شیرازی  
 بدرب خانه شان هجوم برده خواستند بغض ایشان را نزد وی کشند و سعی کردند در خانه  
 بشکنند ولی بواسطه گیره و زاری زنان و صفار و همه و قایل قال برگشتند و علی الصبح  
 مظلومان با آقا سید عبد الله مجتهد متظلم شدند و ادکس بنزد حاجی سید صادق فرستاد  
 نصیحت گفته نهدید کرد ولی سودی نبخشید و روز بروز احوال بیشتر و شرارت برترید  
 لاجرم مظلومان عریضه قتلیم بدربار سلطان جدید مظفر الدین شاه فرستادند و چند ماه  
 جوابی رسید و امور سختی گذشت تا جواب آمد جناب امیر الامرا اعظام امیر تومان

حکمران

مکران قم زید عمره ایستند بر حسب امر جهانگشای مبارک او احاطه آید بن باب رسیدگی زنده  
 میزان شرح قدغن نماید کسی متعرض عارضین نشود و آسون باشند شهر ربیع الثانی ۱۲۱۴  
 و چون ذکر میزان شرح بود و دست آویز معاینه بنده ها باشد صورت ترگراف را  
 بکومت نشان دادند و بسکوت و صبر ایستند تا در شهر شعبان ابوالقاسم نام  
 بناراکه خانه اش متقابل خانه استاد محمد حسن بن آبر و امام استاد محمد رضا ذراف بود  
 ترکیب کردند و همه شب بر پشت بام خانه برآمده اذان گفتند و احواد خانه  
 نه اذان را نام برده سب و لعین را نه و احدی از ایشان متعرض نشدند و بر پشت  
 شی بر خانه رفته با سب شتم از بار داشت که قاتل بنامم و تهید نمود و منسوبان  
 علی الصیاح نزد سید مرتضی نام بستند شیخ از حسن مجتهد رفته تا وقع را گفته تمام نمود  
 و سید مذکور بر خانه ابوالقاسم رفته کلمات شیده گفته تهید نمود که اگر بعد از چنین  
 شراقی از وی بزرگ کند او را بجزا رساند و بنا مذکور با حال پیمان کردی را با خودم  
 صدا کرده نزد حاجی سید صادق رفته چنین شهادت دادند که اذان از اصراع  
 اذان مستکره اند و مانع از گفتن اذان شده کفر و ناسزا بر زبان رانند و حاجی سید  
 پس از لعن مکر روی بنامترین نموده گفت حال دیدید که ایمان کافرند فی انهم بریده و  
 صورت بنام تمام کرده بیادید تا کارشانرا خاتمه دهم و ابوالقاسم بنا مذکور و حاجی  
 عبد قهر حیات روان سید عبد الله از کتاب علوم و فیه و حاجی مکتب دار و سید حسین شاگرد  
 بنا و حاجی علی اکبر نقیال و حاجی نقیال دست بدست داده پدیده رفته شهادت نامه

تمام کردند



تمام کردند و طلاب مدرسه مهر کردند بکوه و بازار شتافته با مالی دادند و مهره امضا گرفتند هر که  
 شهادت نوشت مسلمان و هر که ابا کرد بی ایمان محسوب شد و حاجی سید صفر تاجر از پیران  
 حاجی سید صادق مجتهد مقدم بر کل تجار مهر و امضا کرد و برخی از تجار دیگر هم مهر نمودند و  
 نوشته را نزد آقا سید زکریا پیشمار و آقا میرزا ابوالحسن بردند و آنان نیز مهر و امضا کردند  
 آنگاه حاجی سید صادق مهر نمود و گفت صورت شما در نزد ملاهای دیگر برسد تا تکلیف  
 معلوم شود و با آقا سید اسحق پیشمار در شب بمبوت پر خستند و مظلومان دانستند که کار  
 بغایت شدت رسید و جمعی تلگراف قتل شاه نمودند و آقا محمد ابراهیم بن مشهد حسین  
 صورت واقعه را چنین نوشت روز دیگر شد پدرم آقا مشهدی حسین مذاق گفت امروز  
 روز سختی بنظر میاید از قضا و عدل جنبه مال خواهر مارطون تاجر میسی بود که از جهان نثاران  
 خیزده بود حال فرستاده برزند پدرم سفارش زیاد کرد جنبه را چیزی قبان کرده زود سیاه  
 حال پدرم در دکان و استاد محمد حسن نجار هم در دکانش و عیونم در بازار و این غلام بن  
 بهراه جنبه در کار و نسر از جنبه قبان کرده تعجیل داشتم بروم خواهه نگذشت مرا بردار  
 بچینم بودم که یکدفعه صدای قیل قال بلند شد دیدم جمعیت زیاد در قوی کار و نسر را بچینند  
 محمد نام حلاج که از مرده آقا سید اسحق بود با چوبی بردست آمد نزدیک اطلاق خواهر  
 و گفت آقا ترا خوانسته خواستم بروم خواهه نگذشت جمعیت با چوب چاق خوانسته  
 بیرون کشند خواهه دست به تفنگ کرده رو جمعیت رفت بکلی فرار کردند و در مرتبه  
 قوی کار و نسر را بچینند باز هم خواهه نبیب داد و گفت نزدیک بیایید همه را از کلوله

بر می بینم بنا کرد بنال برشان دیدن همه را بیرون کرده وید کار خیلی سخت شده نوکش را  
 در تکر افخانه مبارکه انگلیس نزد سیما صاحب که با این غلام دوست بود که فلانی را میخواهند  
 بچکم طام از اطاق من بیرون کنند و بزنند روز آدم بفرست تکر افخانه بیاوند فرست  
 بیک تدبیری این غلام را بزدند تکر افخانه معلوم شد پدر و عم و امان در اصدمه زیاد زده  
 بزد خانه آقا سید اسحق در طویله حبس کردند خبر ما درم داده بودند که محمد ابراهیم برود و  
 بنجالی اینکه این غلام کشته داد و فریاد کنان رفته بود خانه جناب مستطاب آقا سید عبد  
 مجتهد سلمه تبه قتالی در وقتیکه مجلس درس داشته از سادات و طلاب زیاد بودند بی اختیار  
 گریه و شیون کرده در قومی مجلس و عرض کرده شوهرم و برادرش و امان و شش بچکم حاجی سید  
 صافق و آقا سید اسحق صدمه زیاد زدند و خانه اسحق بزدند و سپهرم کشته ام روز روز  
 است روز پنجاه هزار سال اینهار از تو میخواهم آقا می آقا سید عبد تبه بسیار شخص هم  
 ولی هست و لش میوز و از جابر بخیر و عیاله را بر زمین میزند پای برهنه از خانه بیرون می  
 آید جمعیت سادات و طلاب بدنبالش بیشتر سادات قدمه و سینه هستند و خطا  
 و ارادت دارند خیر دار هستند میانید نصف تجار و کسبه بازار مرده هستند اوطاق  
 دوکانها بسته میانید جمع بدنبال میافتند جناب آقا سید عبد تبه زید عمره الهالی فریاد  
 کنان ای مردم اسلام پایمال شد وین از دست رفت شمار انجا بیسینه که دو نفر  
 مسلم عربی را میخواهند بزدند از اسلام بیرون کنند با جمعیت زیاد از شهر بیرون رفته  
 که در آن برو و جمعیت طاخه کردند که راه بیابان گرفته و میرود ریخته بودند بدست

پایش

پایش که آقا حکم نفرماید که این چهار نفر را از دست بگیریم میفرماید ای سادات امروز روز  
 جماد است میروید توی خانه آقا سید سخن میزید حمامه شهر بگردنش میاندازید بنکان  
 کشیده اند بریزید که نقشش از دهن بیاید و این سلم ما را خلاص کنید جمیع سادات  
 با چوب و چماق ریخته بودند در توی شهر جمع خلق بد بنا نشان آنچه بتولی باشی برسد  
 خلاصه کرده که کار بسیار سخت میشود بنام نوکر ما حکم میکند بروید جلو گیری از سادات  
 کرده دلالت دهید و بگوئید آنچه میل آقا باشد رفتار میکنیم اندک جلو سادات  
 تدبیری بر گردانند در فتنه خانه آقا سید سخن ضربت زیاد زده و گفته بودند این  
 چه فتنه است بلند گردید پدر و عم و داماد را برداشته بریزند خانه جناب مستطاب متوجه  
 باشی حال این مقام تلگرافخانه هستم ازین کیفیت با خبر ندارم صاحب نوکرش را شناسد  
 که بروید همینند چه خبر است و سفارش زیاد کرده زود بیارفت و آمد گفت بصدور  
 چند هزار خلق روی قبرستان ریخته اند چند نفر نوکر مای متولی باشی جلو افتادند  
 مردم را پس میزنند و چند نفر دور ایندوسه نفر را گرفته که اذیت نکنند مثل  
 آنروز که حضرت مسیح را بگردن بارانند اینهارا بگردن خلق بود که سنگ میاندا  
 اینهارا برود توی خانه متولی باشی و در استند صاحب تلگرافخانه فرمودید به محبت  
 خانه حکومت بروی تا به بنیم چه میشود اسب حاضر کرد نوکرش سوار شده این مقام را در  
 نشاند و سفارش زیاد بنوکرش کرد میری خانه حکومت و متولی از سرش کم شده  
 مواظد هستی بیسپری و بیانی از راه برابره این مقام را برد که مبادا خلق از دست

باز

بگیرند رسانند خانه حکومت و سپردد رفت آرزو را بر بر دم تا شب شد حکم از حکومت بشد که  
 این غلام را بر نزد خانه متولی باشی هرگاه صلاح دهنست بخانه خود مان رسانند همراه فرانشیم  
 خانه متولی باشی تفصیل عرض کردند فرمودند عیال اطفا نشان تنها هستند برده خانه شان  
 برسانند و بکفر هم در نوی خانه بگواید کسی شب هرزه کی نکند مختصر خانه آدم صبح شد  
 رفتم خانه حکومت صبح علماء متفق شدند نوشته متولی باشی که اینها را بیرون کن که بسیار  
 درد سر برای شما میشود از جمله علماء حاجی طاعن امیرضا و اقا سید استی بود که جناب مستطاب  
 مرحوم قاضی رضائی در دم بود سپردند بچه خوشخان معتمد الدوله حکمران دادیم همراه غلام کرد  
 طران بروند بانبار انداختند و در انبار بودند تا اوقات فرمودند (حاجی سید صادق و  
 آقا سید ذکریا و میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا محمد بودند خلاصه سه شبانه روز خانه متولی  
 باشی بودند بعد از آن والد دم داد اما در بیرون کرده بگومت سپرد بازم علماء نوشته  
 بگومت باید از شهر بیرون کنی و الا حکم میکنیم بریزند دیوانخانه حکومت هم در کابحت  
 است دو شبانه روز نگاه داشت حکم کرد مالی از برای ایشان کرایه کردند همراه غلام بیرون  
 کنند در وقت زمستان هو بسیار سرد مختصر حکومت پدر دم داد اما در انبار است  
 و گفت اگر میخواهید آسوده بروید تعارف مرا باید بدید و الا از برای شما سخت میشود  
 و انبار میاندازند با هزار امانسرا پنجه مان گرفت و سفارش زیاد کرد بفرمایند در نظر  
 برسانند بر میگردد که کاغذ ضامن می آید و دید آرزو حکومت مرضی شدند تا شب  
 و فراتشها در شانرا گرفته گفتند پنجه مان کرایه مالیان میشود اگر ندیدید جلوس

بنام خسته  
 شمارا بپردازد و سه تومان رسوم داد و فرستاد است باید بدید سه تومان هم باین سه نفر تمام  
 و دو تومان بصدقه و قدر باشی و یک تومان بدله باشی مختصر هر چه التماس التجا کردیم بجز  
 زلفت ملاحظه کردیم خیلی صدمه در راه میخورد رفتم پول آوردیم بی یک یک و آدم همگی  
 راضی شدند پنج شش از شب گذشت مال حاضر کرده (سوار حارثوند) سوار شدند  
 و غلام ما بصرایشان رفتند چند فرسخ از قم دور شده باز هم غلام ما پیله کرده قدری خرجی  
 برداشته بودند از شان گرفته غلام ما برگشته آمدند والد و عم و داماد و طران فرستند  
 عرضیه با علیحضرت امانونی عرض کرده بودیم جواب آمد از بهرزار است قم نمره ۱۹۳  
 مشهدی حسین و جمعی متظلم اند که جماعتی از بهرزار نسبت باینی گری بعارضین دادند  
 شب و روز نسبت بعارضین شرارت و هرزه گی میانید و قصد جانها را کرده اند  
 جناب امیرالامرا، اعظام معظم الدوله دلم عمره حسب الامر قدر قدر رسیدگی نموده گذارید  
 بعارضین تعدی دبی اعتدالی واقع شود و مراتب ابراقبت رئیس ستخانه اطلاع  
 بدید بعرض رساند شهر رمضان ۱۳۱۴ این دستخط آمد برویم بحکومت دادیم چونکه  
 باطلایکی بود تحلی نشد اینهمه حکم آمد فائده نداشت آن بان شورش خلق زیاد میشد  
 دقیقه اینغلام آسوده نبودم مدت هفت ماه والد و عم و داماد در طران بودند در خا  
 اقا میرزا مومن کاشی معظم الدوله حکمران معزول شد اقتصاد الدوله آمد تا اینکه ۱۹ صفر  
 ۱۳۱۵ با اقدامات آقا علی حیدر شیردانی حکم از جناب مستطاب حضرت اجل اکرم آقای  
 امین الدوله و وحافظه گرفتند و سمعت قم آمدند حکم از بهرزار جواب مستطاب والا  
 اقتصاد الدوله

اختصاصاً دولت حکمران قم هیچ تصور نمیشود که حاکی بتواند ببینند که رعیتش تزاری و فراری شود  
 شود اینچنین نغز نازق منی که در برابر یون تنظیم و از افراد و سمت برخی شاک و از کار خود بیگار  
 شده اند و تا اینجا آمده اند هیچ شایسته و نژادار نیست که بیش ازین اولیای دولت مردم  
 از موهومات و عقاید صحیح یا ناصحی آنها مشغول داشت این مسئله عدم اطلاع و استحضار است  
 حکومت و قوام آنها ارائه میکنند لزوماً بموجب این توصیه اینها را روانه کرده مقرر میشود  
 که رعایت لازمه را منظور و آسایش آنها و تمام مردم را و لایحه حکمران خود بنمایند در غیر این  
 صورت امر تغییر خواهد یافت خلاصه مطلب این است که بهانه جوید متعرض مردم کاسب  
 میشوند و برای حکومت و اجراء حکمرانی حیب بزرگ است البته قدغن کمینید و رعایت  
 خاطر با اتمام شود مردم را از هر طبعه آسوده بگذارند تا لایف اجراء حکومت نیست تا کسی  
 خلاف نظم برود کرده است هیچ بهانه متعرض نشوند بیشتر زحمت نیدیم ۱۹ صفر ۱۳۱۵  
 خلاصه والد و عم و داماد شب دارد قم شدند در دقتی بود که علما با حکومت بیکن مطلب  
 جزوی نزار عشان بود یکی از سیدها که سید مجتهد شهرت دارد نوکر حکومت رازده حکومت  
 سید را گرفت و چوب زد و سید هم بلند شده چوب برفق حکومت روزه بسیار بسیار  
 مغشوش شده بود تمام علما در صحن مبارکه رفتند و آقا سید اسحق بدگونی زیاد کرد حکم  
 از طهران آمد که آقا سید اسحق را از شهر بیرون کرده روانه طهران کنیند بیرون کردند این چند  
 نفری که مدعی مضاف بودند بهر ایش طهران رفتند حکومت هم دید هوا پس است  
 رفت در دعات بچند فرسخی قم ملاها هم بیرون بودند هر گاه حضرات آمدند بقم سنگسار کنیند

والد و عم و داماد متضرر شدند ثورا کردند مصلحت شد بروند در دیوانخانه رفتند در دیوانخانه  
 مبارکه نائب حسین که اهل درخانه حکومت است گفت مصلحت نیست شاید اینجا بماند  
 چرا که حکومت بواسطه ملاها خشم کرده و مات رفته حال شلوق است بهتر است بروید  
 خانه محمد رضا بیک دستا قبان مخفی باشید و من هم سفارش میکنم بمانید تا بنیم چه  
 میشود این مقام زقم خانه آقا محمد رضا بیک تفصیل را گفتم قبول کرد والد و عم و داماد  
 رفتند در توی خانه مدت پانزده الی بیست روز در اینجا بودند بقدری خودش و  
 عیالش و سه پسرش و دخترهایش خدمت و محبت کردند که همه ما شرمند شدیم  
 مختصر این مقام حکم را برداشته در مات نزد حکومت بردم نشان دادم خواند پس  
 داد و گفت زود برو شهر و بگو بروید خانه آقای آقا سید عبد الله بمانید تا من بیایم  
 انتهی درین باره حسب اقدام حکومت در خانه خود چند ماه مختصراً نیتند نوعی که  
 خبر اعضا، عالی شان احدی خبر نیافت و متذکر جانزد آقا سید عبد الله و حاجی ملا  
 آقا حسین تردد کرده و اندک اندک طایا آگاه شدند و جمعی خصوصاً حاجی رسید  
 بصد و ایشان بودند و قرضات تخفیف نیافت و بالاخره موقعی که حکمران میان روی  
 بوده جمیع طایفه حضور داشتند در خصوص مظلومان گفتگو کردند و حکمران تعهد نمود که آنها  
 اجزای بدهکنه روزی چهارتن فرارش بانائب فرستاده ایشان را بدار اگر چه  
 نمود و از اسم درسم شان سؤال کرده مورد استنطاق قرار داد و ایشان نام خود را  
 حسین و شهیدی رضا اظهار کردند حکمران پرسید که امام رضا را بامت قبول دارید ایشان

در جواب گفته که تمام انبیا در رسول اکرم و امیر المومنین و فرزندان گرامش را نکلند و نظر آنحضرت و  
 غلت ایمان داریم و حکمران هزار کرد که نسبت با ما بر ایهی تبری کنند و این گویند و حاکم بت شد گفت باید  
 بگویند و یا خانه و آنچه داریم زد کف بنهید و ایشان تماش از ذکر سر کرده چنین گفتند که یک خشت از خانه  
 خود را هم نگوئیم داد و آنکه مدعی جنم ما است هر چه خواهد بجا آرد حکمران سوال کرد که مدعی نماند  
 جواب حاجی سید صادق را نام بردند و حکمران بر آن خشت و امر داد فلکه حاضر کردند و مشهدی حسین بر آمد  
 اکبر که جواب میداد چهار تن فرانس قزایه زدند و آن پسر مظلوم پا در فلک زیر تازیانه ظالمان همی فریاد  
 یاجسین بر کشید و مشهدی رضا بر آرد و صفر غیش را بر سر مظلوم پیچید و خراعت کرد تا حکمران اجازه داد  
 پامای مظلوم را زد فلکه بیرون کشیدند و آنان را بر زندان برده بگند و در بخر نهادند و در آن حال میرزا  
 به پسر مشهدی حسین تجسس احوال مظلومین آمد و بر این زندان برودند و ایامی چند در زندان  
 نگه داشتند تا مدتی مکتوبی بواسطه رئیس سبب برای حکومت رسید و بعد از مطالعه کتوب مکتوب  
 فی الحال مرخص نمود و آنان بخانه خود رفته کماکان بکلب و خدمات روحانیه قیام نمودند و در روز  
 چندی بکمانه جنبه دارد تم شده و اوست تن قزاق هم همراهِ دشت و از طرفان مغارش اخوان  
 بکمانه شده و همیذ اجهرا بر ابراهیم پسر مشهدی حسین در اداره نگه کرده فریاد گریه و این سبب شد  
 که اندکی از سرور نام متبرج شده بخدمت ابراهیم پسر مشهدی حسین و ایامی آخر انجبات با نهایت سرت  
 دستقامت زهر هر بلای چشیدند و در میدان عشق و ایمان دو اسبه دویدند و مشهدی حسین  
 سال ۱۳۳۰ در گذشت و قبل از وفاتش حرم مؤمنه سمیده و میرزا اجهرا بر ابراهیم پسر قهرش و فاطمه  
 یافتند کیفیت وفات مشهدی حسین چنین شد که در اواخر ایام چندی بر این دنیا توان گشت و در روز

بیکان قی



بیک تن از کارگران خود دستور داده گفت در جنب خانه بایبل دکناک گودالی مفرک کن که  
 چون شستشو میشود آنها در آنجا جمع گردد و این اشاره بقرب اجل غسل بدش بود ولی دختر  
 بزرگش کارگر را مصرف نمود و چون چند ساعت گذشت و مشهدی حسین متوجه شد که کارگر  
 بمادرت بعیل نکرده مجدداً امر داد تا انجام شد و اینکه شب رسید و پدر خود میرزا ابده حبیب الله  
 و نیز دو دختر خود را طلبیده بایشان چنین گفت من امشب خادم سفر مبارک آفره ام و وصیت من  
 اینست که مبلغ معین از اموال را تقدیم محضر حضرت جدیها بفرستید و چنانچه من با برادرم مشهدی ضیا  
 کیل و متحد بودیم شما هم بعد از من چنین باشید و چون آنکی در بستر خوابیدند و شب نیمه رسید  
 میرزا ابده آنها را از خواب بیدار کرده جام آب خواسته نوشید و باز حاجی آب طلبیده بیاشامید  
 و امر نمود تا ویرا روی بقبله خوابانند و در آنحال کل خانه بیدار و متاثر شدند و مشهدی ضیا نیز  
 از خانه خود شتابان رسیده گفت در خواب بودم ندانی مرا بیدار نمود و بیاین برادر آمد  
 و سخنانی چند با هم گفتند و مشهدی حسین با غایت امان و اطمینان عالم دیگر شفاف  
 و علی الصیاح غسال خواسته کسی نیامد و بالاخره حاجی ملا آقا حسین مجتهد غسال فرستاد و  
 در خانه غسل و کفن کرده جنازه را برای دفن حرکت دادند و مردم مانع از دفن شدند و حاجی  
 ملا آقا حسین باتنی چند از خدام معصومه رسیده جنازه را در مقام معصومه طواف دادند و  
 آنرا صلوة کردند و هنگامیکه زمین را برای قبر میگاویدند سردابی سفید کرده زیر خاک نمایان شد  
 جسده را در آنجا که واقع بگلف دیوار صحن بقعه معصومه و قرب حمام معروف صدر خلم است  
 گذاشته قبر را پوشانند و ملا با باز دست از تعرض و آزار نکشیدند تا بالاخره در سال ۱۳۳۳

امروز

امر بفرمود از بند نمودند و سه روز صفت دادند تا مسائل جهابرت قیامت و مشهدی رضاد خان  
 مذاق بطهران کوچیده اقامت گرفتند و مشهدی رضاد گذشت و در مقبره امامزاده مستحکم  
 گشت و بعد از نوزده ماه با مختل بدخانی دران خاندان مذکور بقم عودت کرده اقامت نمودند  
 و بخل مذاقی پرداختند و قندهار و بازرخواست و حکمران میرزا اید آبه ابن مشهدی حسن را  
 بخروج داد و لاجرم بمطکوم حاجت را چنان سلطان آباد و بر جرد شتافت و مدت پنج سال  
 دور و بجزر و متواری گردید و میرزا حبیب الله برادرش و نیز میرزا علی مرین مشهدی رضاد و قلم برجا  
 ماندند و حاجی میرزا احمد مجتهد هر دو را احضار کرده اصرار نمود که بزنی از حقیقت هایان بکشند  
 و در امان باشند و آنان اظهار نمودند که ما هیچ یک از چهار فرقه که شیعیان ایران تب و لهن  
 میکنند ذکر سوتی نمیکنیم نه باطل سنت و جماعت و نه بمتخوفه در باب طریقت و نه  
 بشیخین و نه بابین و عاقبت سیدی پیش حجت و استین بالا زده حبیب از زمین  
 اندخت و کارد برافزخت که سر برد و خواهر حبیب که حاضر بود چادر از سر افکنده فریاد و  
 شیون بر کشید و خویش را بکوش افکند و همی ریخته منگوم و از غرق نجات دادند و قیل  
 قال باشد احوال رسید و مذاق زاده ما را بدستور مجتهد در جره برده و بستند و شیعیان  
 جره زنده بمطکوم مان گفت گمان نکنید که رحمت شدید امشب رفته حیات ما را ببریم  
 و سرایه دشمنان را برون و جهت حکم داد که منگوم از قم خارج شوند و لاجرم دو جوان که  
 با دوازده تن از نسوان و صفار خانم بسوی طهران ره سپردند و این واقعه در نوزدهم اجداد  
 نوزده از سال ۱۳۰۳ واقع شد و در آن پس خاندان مؤمن و منگوم مذاق با عدم اجاعت

در باب خبر ما

در پانجت مانده از شرور مردم قم مصون گشتند و الواج بسیار خناب بال مذاق صادر از قم  
 اسی ویرانه حضرت عبدلهبا موجود است دیگر از معارف اهل بها آقا عبد الزق  
 مشهور باقا عبد الرضا تاجر تبریزی شیخی بود که بسال ۱۳۱۲ در ۲۹ سالگی ساکن قم  
 شده معاشرت با نذافان مذکور و صحبت حاجی میرزا حیدر علی صفهانی فایز بایان گردید  
 و بکاتبه بابایان و طافات مشایرین فیه که از قم گشتند و تبلیغ قیام برداشت  
 و مخلص و مجذب و متفادی گشته خانه خویش را قیام برای اجتماع مؤمنین و نزول سا  
 فرین و مبلغین داشت و چندین بار بهیجان متعصبین گردید و با دقت بر خاست و  
 بعلمت حسن سلوک و حلاوت اخلاق و درستکاری و از جهت دوستان مقتدر  
 که او را بود غبار نبشت و برادر و خاندانش در خدمت این امر جانفشان شدند  
 در وقتی بدیع در صیت و شرفیحات روحانیه حاصل گردید و عاقبت در سال ۱۳۲۶  
 آقا عبد الزق در گذشت و مدفنش در جنوب غربی صحن جدید مقبره مصوم است  
 و از او برادرش عاقله و سینه محبوبه برقرار ماند و با جمله همت مؤمنین مخلصین مذکور  
 احتفالی جمعیتی قریب به هفتاد تن در ایام اسی بقیم فراهم آمده مرکزی تأسیس گشت  
 ولی پیوسته مورد تعرض و طاول بودند تا متفرق شدند و از قرا و توابع قم در خارج  
 عده از اهل بها مجتمع بودند که از معارفشان میرزا اسید علی که بسال ۱۳۱۲  
 در حکام شرف شد و محترم باقر محمد علی صغیر محمد حسین حسین محمد باقم  
 محترم کاظم نام داشتند و در جاسب ملا جعفر که شرحی از احوال و کیفیت  
 بنادش را

شهرادش را در بخش رابعی ضمن مناقات سال ۱۲۸۳ ما ششم آورده اند که در کاشان در مضر طایفه  
 بصراحت دستفامت تمام جواب داد که گفت آنچه از خود خواستند که دست در مضر آورده  
 حاضره کند و همچنین پاسخ داد که اشش لازم در جوش احراق است ولی من بجز عیش و  
 ایمان از جهان نمبر اسم و آتش را چندان بدست نگه داشت که بنگستان سوخته چرک کرد  
 و چون از آن مجلس بیرون آمد یکی از دوستان ویرانخانه خود برده پذیرانی کرد ولی شیرش عوام پر  
 شده ملاقات قوی قتلش دادند و همه در دانه بانان بنیانی دست سوخته سپردند که در آن  
 نمایند و بنامیان ویرا با چادر دزی زمانه از شهر بیرون کردند و بلاخره در دران شهادت  
 رسید و اقدامات و تبلیغاتش در قریه اثر و مرداد در وجه اشش طایفه که بواسطه او ایما  
 یافت بلفه رشیده داناشده برادران خود میرزا غلامرضا که از ملا بود و آنرا حمید  
 چرا او را با پنج خواهر تبلیغ نمود و مالی نبای قرض گذاشتند از آنجمله نائب حکومت شکایت  
 بردند و ما مور آمده میرزا غلامرضا را بقدری خوب زدند که مدت چهل شبانه در بستر  
 گردید و در آن ایام که ملازم بستر در خانه بود آقا میرزا بجهادش رفته بصحبت و مکالمه در باب  
 این امر پرداختند و آقا میرزا در شبانه مدتی مومن شد و اقا غلامرضا چون بهبودی یافت  
 و اقامت درده بعلت قرض مردم ممکن نبود چرمات حوالی کاشان در قبیل دادقان و  
 جوشقان و غیره رفته مدت سه ماه تبلیغ کرد و آنجا ه سوی وطن پیاده برگشت و زیر دست  
 فندق متعارف غروب بانند تا چون هوای تاریک شود بده در آید و شبی از مالی را گذار  
 به آنجا افتاده دیدند و روی بده دیدند فریاد زدند که غلامرضا بابی آمد و جهای شده و

گذا